

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با امام (ع) ، از مدینه تا کربلا

خلاصه جلسه پنجم

از بیراهه رفتن، خلاف شأن امام است

وجود نازنین سیدالشهداء (ع) بعد از ملاقات هایی که در مدینه داشتند، در سحرگاه روز یکشنبه بیست و هشت رجب سال ۶۰ هجری، مدینه را به همراه جمعی از خاندان خود ترک کردند؛ ایشان در هنگام خروج از مدینه، آیه ۲۱ از سوره مبارکه قصص را تلاوت فرمودند: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...﴾ آیه، درباره جناب موسی (علیه السلام) است که ترسان و نگران از مصر خارج شد و در این هنگام از حضرت حق خواست که او را از دست قوم ظالم نجات بدهد. خَائِفًا، ترسان؛ وَيَتَرَقَّبُ، منتظر پیامدهای ناگوار. سیدالشهداء (ع) این آیه را خواندند و برای همیشه در تاریخ ثبت کردند که دلیل اصلی خروج من از مدینه، ناآمن بودن مدینه بود. حضرت وقتی از مدینه خارج شدند، بیان مبارک حضرت سکینه (سلام الله علیها) اینگونه بود: ((در آن هنگام، خاندانی از ما ترسان تر نبود.)) این، اوج مظلومیت است که حسین (ع) در شهر خود ترسان است؛ نه در جای دیگر! مدینه زادگاه امام (ع) است. اما امام (ع)، مانند عبدالله بن زبیر از بیراهه نمی رود؛ از راه اصلی مکه مسیر را طی می کنند. در طول مسیر، جناب مسلم بن عقیل (سلام الله علیه) به ایشان عرض می کند: ((چرا شما مثل عبدالله بن زبیر از بیراهه نمی روید؟)) حضرت فرمودند: ((من تا خانه های مکه را مشاهده نکنم، از این راه خارج نمی شوم و خداوند هر چه می خواهد بین ما حکم بفرماید، همان است.))

از بیراهه رفتن خلاف شأن امام است؛ چون از بیراهه رفتن، به معنای فرار کردن است. منشأ فرار، ترس است. امام (ع) که ترس ندارند. از چه بترسند؟ از مرگ؟ از بیراهه رفتن، روش سیاستمداران است؛ نه کسانی که وَلِي عِظْمَائِ إِبْرَاهِيمَ هستند. مضافاً اینکه، مطلوب امام (ع) از مسیر اصلی حاصل می شود. برای مردم وقتی کاروان سیدالشهداء (ع) را همراه با خانواده می بینند سؤال پیش می آید: ((چه شده است که سیدالشهداء (ع) دارند با این شرایط مدینه را ترک می کنند؟)) در حقیقت این شکل از حرکت، جنبه تبلیغی دارد؛ و برای فهم مردم نسبت به هدفی که سیدالشهداء (ع) در ذهن دارد، مطلوب در دیده شدن است.

عزل ولید، به دلیل سرپیچی از دستور یزید

ولید بن عتبه والی مدینه بر خلاف دستوری که برای عبدالله بن زبیر صادر کرده و به دنبال او فرستاده بود، هیچ جمعیتی را به دنبال امام حسین (ع) نفرستاد. مهم ترین دلیل، این بود که شرایط در مدینه بحرانی است. می خواهند از مردم برای یزید بیعت بگیرند و اگر نیروهای نظامی برای سرکوب نباشند، ممکن است مدینه از دست آن ها خارج شود. مضافاً اینکه، ولید دنبال این بود که

دستش به خون سیدالشهداء (علیه السلام) آغشته نشود؛ و اگر کسانی را به دنبال امام (علیه السلام) می فرستاد، به معنای اعلان جنگ با ایشان بود و ولید نمی خواست این اتفاق بیفتد. اما او این واقعه را برای یزید گزارش کرد و نوشت: ((عبدالله بن زُبیر فرار کرد؛ و حسین بن علی نیز از مدینه خارج شد. هیچ کدام هم بیعت نکردند.)) این نامه به دست یزید رسید و به شدت عصبانی شد. یزید در مقام پاسخ، برای ولید دستوری صادر کرد و نوشت: ((مجدداً از مردم مدینه برای من بیعت بگیر. به عبدالله بن زُبیر کاری نداشته باش. او مادامی که زنده است برای ما خطری ندارد. اما حسین بن علی؛ یا باید بیعت کند و یا باید سر او را برای من بیاوری. اگر موفق به این کار شدی، پیش من جایزه بزرگی داری و از ناحیه من بهره های فراوان به تو خواهد رسید.)) اما ولید نتوانست این کار را انجام بدهد. به همین دلیل، یزید در نامه بعدی او را از ولایت مدینه عزل کرد.

ملاقات امام (علیه السلام) با عبدالله بن مطیع

در مسیر مدینه تا مکه وجود نازنین سیدالشهداء (علیه السلام) با یک شخصیتی ملاقات کردند به نام عبدالله بن مطیع که از طرفداران عبدالله زُبیر بود. او در بین راه ملک وسیعی داشت و سیدالشهداء (علیه السلام) را به ملک خود دعوت کرد. عبدالله در حال حفر چاه بود، که به آب رسید. ظرف آبی را از آنجا آورد و به امام (علیه السلام) تعارف کرد و به ایشان گفت: ((از این آب میل کنید. می خواهم باقی مانده آن را در چاه بریزم، تا این چاه برکت پیدا کند.)) می دانند برکت زندگی شان حسین (علیه السلام) است؛ اما دنیا طلبی نمی گذارد پای امام حسین (علیه السلام) بایستند. عبدالله بعد از آنکه باقی مانده آن آب را در چاه ریخت، به حضرت عرض کرد: ((قصد رفتن به کجا را دارید؟)) امام فرمود: ((به مکه می روم.)) عبدالله گفت: ((خداوند برای شما خیر قرار دهد. اما من هم یک نظری دارم و اگر اجازه بدهید دلم می خواهد آن را برای شما بازگو کنم.)) حضرت فرمودند: ((بگو.)) عبدالله گفت: ((پس از ورود به مکه اگر خواستید از آن جا به جای دیگری بروید، هرگز به شهر کوفه نزدیک نشوید. کوفه جایی است که پدر شما را کشتند، و برادران را تنها گذاشتند. کوفه، شهر محنت زای اُمت اسلام است که به این وسیله ضربه مهلکی به شما وارد می شود.)) حضرت پاسخ او را ندادند. عبدالله گفت: ((از مکه جدا نشو! شما سرور عرب هستی. به خدا قسم اگر آمویان موفق به قتل شما شوند، دیگر برای آن ها کشتن بقیه هیچ سختی ندارد. حضرت تأمل کردند و از هم جدا شدند. عبدالله در حقیقت به امام (علیه السلام) اشاره کردند که شما ضامن حیات این مردم هستید!

علت سکونت سیدالشهداء (علیه السلام) در مکه

امام حسین (علیه السلام) با کاروان خود در روز سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شدند؛ و در محلی به نام شعب علی اجلال نزول فرمودند و تا هشتم ذی الحجه سال ۶۰ در مکه باقی ماندند. عبدالله بن عباس در آن زمان در مکه بود و وقتی مطلع شد که سیدالشهداء (علیه السلام) وارد مکه شده اند، امام را از آن منطقه به منزل خود که معروف به دار العباس بود آورد. امام (علیه السلام) تا زمانی که در مکه بودند در آنجا زندگی کردند.

انتخاب مکه توسط سیدالشهداء (علیه السلام) دو دلیل داشت: اولاً، مکه مکانی امن است و کسی به آنجا تعرض نمی‌کند. ثانیاً، مردم در آستانه موسم حج و عمره (شعبانیه و رمضانیه) هستند. لذا مسلمان‌ها از اقصی نقاط وارد مکه می‌شوند و آمدن آن‌ها به مکه برای امام حسین (علیه السلام) مطلوب است. چون امام قادر خواهد شد که با همه ملاقات کرده، و آن‌ها را از قصد و هدف خود آگاه کند.

مهم‌ترین کارهایی که سیدالشهداء (علیه السلام) در مکه انجام داد

سیدالشهداء (علیه السلام) در مکه، سه کار انجام دادند: رفتار اول؛ همواره نماز را به جماعت می‌خواندند تا ملاقات مردمی شکل بگیرد. رفتار دوم؛ با توقف بعد از نمازها و صرف وقت، این ملاقات‌ها را تداوم بخشیدند. تا جایی که تقریباً همه مسلمان‌ها را از هدف خود آگاه ساختند. رفتار سوم؛ سومین کار حضرت هم این بود که به بعضی از مناطق، از جمله منطقه بصره نامه‌نگاری کردند.

ایجاد اهداف انحرافی برای امام (علیه السلام) توسط بنی‌امیه

والی مکه در آن زمان، سعید بن اشّدق بود. او به یزید گزارش داد که حسین بن علی این‌طور عمل می‌کند. یزید برای جلوگیری از اقدامات سیدالشهداء (علیه السلام) به برخی از بزرگان مکه از جمله عبدالله بن عباس نامه نوشت. یزید در نامه‌ای به عبدالله نوشت: ((بدان که پسر عمویت حسین و دشمن خدا عبدالله بن زبیر از بیعت با من خودداری کرده و به مکه گریخته‌اند. آن‌ها در صدد فتنه‌گری هستند و خود را در معرض هلاکت انداخته‌اند. اما عبدالله بن زبیر که به زودی با شمشیر کشته خواهد شد. اما من حسین را دوست می‌دارم. او باید از کارهایی که کرده، نزد شما عذر بخواهد. شنیده‌ام که برخی از شیعیان عراق با او مکاتبه کرده و او را به خلافت آرزومند نموده‌اند. شما پیوند خودتان را با ما می‌دانید؛ اما حسین این پیوند را برید. تو اکنون بزرگ‌خاندان خود هستی. با او دیدار کن و او را از دامن زدن به فتنه منصرف کن؛ که اگر بپذیرد، من او را امان خواهم داد و نزد من گرمی خواهد بود و هر چه پدرم به برادرش می‌داد به او خواهم داد. بلکه زیاده‌تر از آن می‌دهم. تو را هم ضامن برای آن می‌کنم و برای انجام آن نیز قسم‌های محکم خورده و پیمان‌های محکم را به عهده می‌گیرم تا مطمئن شود. نامه من را زود جواب بده، والسلام.)) یزید در حقیقت می‌خواهد این فکر را القاء کند که امام حسین (علیه السلام) به دنبال خلافت است. من در سال گذشته به طور مفصل بیان کردم که هدف سیدالشهداء (علیه السلام) از قیام چه بوده است. اما بنی‌امیه اصرار دارند که اهداف انحرافی را ایجاد کنند. یک: خواهان حکومت است؛ دو: داستان اُزینب بنت اسحاق را مطرح کردند!

ابن عباس به یزید پاسخ داد: ((نامه‌ات رسید. در آن نوشته بودی حسین و پسر زبیر به مکه رفته‌اند. پسر زبیر مردی است از ما بُریده و در دل کینه ما را پنهان کرده و در صدد دشمنی با ما است. هر چه درباره او می‌خواهی، انجام بده. اما حسین وقتی به مکه آمد و حرم جدّ خود و وطن پدرش را ترک کرد، من سبب آن را از او پرسیدم. او پاسخ داد: کارگزاران تو در مدینه با او بد رفتاری کرده‌اند. سخنان ناهنجاری به او گفته، و نقشه قتلش را داشته‌اند. پس به عنوان پناه‌خواهی، به حرم امن‌الاهی آمده است. من به دیدار او رفته و با او در این باره سخن خواهم گفت.))

تقابل امام حسین (علیه السلام) با یزید، تقابل اسلام با شرک است

ابن عباس نامه را خدمت سیدالشهداء (علیه السلام) آورد و گفت: ((شما با یزید چه می کنید؟)) حضرت جواب یزید را فقط با یک آیه می دهند: «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ. أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ.»^۱ این آیه، پاسخ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مشرکین است. امام (علیه السلام) در واقع تکلیف یزید را مشخص کردند و به صورت تلویحی اشاره کردند که: تقابل من با یزید، تقابل اسلام با شرک است. مگر آن ها نماز نمی خواندند؟ روزه نمی گرفتند؟ حج به جا نمی آوردند؟ چرا! اما دین آن ها منهای حجت خدا بود. قرائت آموی از اسلام، ترک امیرالمؤمنین و اولاد معصومین ایشان (علیهم السلام) بود؛ در حالی که خداوند (جل و جلال) دین داری را فقط به واسطه حجت خود پسندیده و قبول می کند.

نامه نگاری امام حسین (علیه السلام) به شیعیان خود در بصره

سیدالشهداء (علیه السلام) در بصره شیعیانی دارند. شخصیت هایی مانند: مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هيثم، عمرو بن عبیدالله بن معمر. امام (علیه السلام) نامه ای نوشتند و سلیمان بن ابی رزین را مأمور کردند که نامه را در بصره که عبیدالله در آنجا حکومت دارد به آن ها برساند. مضمون نامه امام چنین است: ((اما بعد؛ خداوند رسولش را از میان مخلوقات خود برگزید و او را با نبوت خویش کرامت داده و به پیامبری انتخاب کرد. او را به سوی خویش بُرد؛ در حالی که رسالت خویش را به انجام رسانده بود. ما خاندان، جانشینان و وارثان او بودیم و از همه مردم به مقام و جایگاه ایشان شایسته تر بودیم. اما این قوم، این جایگاه را به خود اختصاص دادند. ما را کنار زدند و ما به اجبار رضایت دادیم و تفرقه را خوش نداشتیم. در صورتی که می دانستیم ما به این کار از کسانی عهده دار آن شده اند، شایسته تر هستیم. اکنون فرستاده خود را به همراه این نامه به سوی شما روانه کردم؛ و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او (صلی الله علیه و آله) دعوت می کنم. زیرا سنت مُرده، و بدعت زنده شده است. اگر سخنان من را گوش داده، و دستورات مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم. سلام و رحمت خداوند بر شما.))

ساده انگاری یک شیعه، و پیش آوردن یک جریان خطرناک علیه سیدالشهداء (علیه السلام)

این نامه به واسطه سلیمان بن ابی رزین به بصره ارسال شد. نامه امام (علیه السلام) در یک مضمون، اما به صورت متعدد نوشته شد؛ چون قبائل، متعدد بودند. همه، نامه ها را مخفی کردند به جز یک نفر؛ و او منذر بن جارود است. دختر مُنذر، زن عبیدالله بن زیاد است. او تصور کرد که این، دسیسه ای از طرف عبیدالله است. فلذا نامه را پیش عبیدالله بُرد و باعث شهادت سلیمان بن ابی رزین (سلام الله علیه) شد. ساده انگاری یک شیعه، تبدیل شد به یک جریان خطرناک که: حسین شروع به یارگیری کرده است. به همین دلیل است که در متون دینی آمده: ((الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ. مؤمن زیرک است.))

۱. سوره مبارکه یونس، آیه ۴۱.